

# بچه‌ها بختتري



• سال يازدهم • دي ۱۴۰۱ • شماره ۱۳۰  
ماهنامه ویژه کودکان نابینا و کم بینا



## با سلام به ننه سر ما بخوانید

- ۲..... اشک‌های مشکل‌گشا
- ۶..... با اجازه
- ۸..... شعرهای عروسکی
- ۹..... مادر خوبم
- ۱۱..... گریه‌ی کودک
- ۱۲..... نصفه نارنج
- ۱۳..... اسراف
- ۱۶..... فلفل دلمه
- ۱۷..... تولیدمثل جانداران
- ۱۸..... انعکاس صدا
- ۱۹..... کنار آب
- ۲۲..... احساس سرما و گرما
- ۲۳..... شهرهای دیدنی اصفهان
- ۲۵..... کلمه‌ی طلایی
- ۲۶..... چیستان
- ۲۷..... خنده‌های برفی

## اشک‌های مشکل‌گشا

زنگ تفریح، وقتی می‌خواستم از کلاس بیرون بروم، دیدم دیبا سر جایش نشسته و بیرون نمی‌رود. یک کتاب جلویش باز بود. به قدری حواسش به کتاب بود که متوجه نشد من کنارش ایستادم. سرفه‌ای کردم و گفتم: «دیبا، چرا به حیاط نمی‌آیی؟ این چه کتابی است که این قدر توجه تو را جلب کرده؟»

سرش را بلند کرد و گفت: «یک داستان جالب و خواندنی است. همکار پدرم بعد از ظهرها در یک انتشارات کار می‌کند و این جدیدترین کتاب داستان برای کودکان است که منتشر کرده‌اند. او این کتاب را به من و خواهرم هدیه داده است.»

دیبا وقتی کنجکاوی زیادم برای خواندن کتاب را دید، گفت: «وقتی خواندن آن را تمام کردم، به تو می‌دهم تا بخوانی.»

پس از چند روز انتظار، سر انجام کتاب داستان به دستم رسید.  
در باره‌ی یک دختر و پسر کوچولو بود. پدر آن دو، کارگری  
زحمتکش و مادرشان زنی آرام، مهربان و قانع بود. با نزدیک  
شدن روز مادر، این دختر و پسر می‌خواستند از زحمات  
شبان‌روزی مادرشان تشکر کنند اما پولی برای خرید هدیه  
نداشتند و می‌دانستند که پدرشان هم هیچ پس‌اندازی ندارد.  
هر یک از آن دو، برای تهیه‌ی پول، پیشنهادهایی دادند و  
بعضی از این پیشنهادها را عملی کردند اما نتیجه نگرفتند. پسر  
کوچولو چند روز با دکنک‌فروشی کرد اما سرش کلاه گذاشتند و  
پول‌هایش را دزدیدند. دخترک هم دور از چشم مادر،  
پاکت‌هایی را درست کرد ولی کسی پاکت‌هایش را نخرید. روز  
مادر نزدیک می‌شد و هنوز آن دو هدیه‌ای تهیه نکرده بودند.

دخترک روی سجاده نشسته بود. نمازش تمام شده بود اما دلش نمیخواست بلند شود. دوست داشت با خدا حرف بزند. پس از تعریف کردن قصه‌ی خرید هدیه و مشکلات خودش و برادرش، اشک‌هایش سرازیر شد و از خدا خواست به آن‌دو کمک کند و راهی پیش پایشان بگذارد.

ناگهان چشم دخترک به تلویزیون افتاد. تصویر کودکی بود که دستان مادرش را می‌بوسید. فکری به ذهنش رسید. برادرش را صدا زد و پس از گفت‌وگوی کوتاهی، هر دو دست‌به‌کار شدند. روز مادر، آن دو خیلی زود بیدار شدند. سر سفره‌ی صبحانه، با دو نقاشی کنار مادر نشستند، هر کدام یکی از دستان مادر را گرفتند و بوسیدند و نقاشی خود را به او تقدیم کردند. مادر هم صورت آن‌ها را بوسید اما گرمی اشک‌های مادر را

روی صورت خود احساس کردند. وقتی سرشان را بلند کردند، صورت پدر هم پر از اشک‌هایی بود که سعی می‌کرد جلوی سرازیر شدنشان را بگیرد.

این داستان، جرقه‌ای در ذهن من روشن کرد. یک جلسه‌ی فوری با خواهر و برادر بزرگم ترتیب دادم. در پایان این جلسه تصمیم گرفتیم پولی که برای هدیه‌ی روز مادر جمع کرده‌ایم، دو قسمت کنیم. با یک قسمت برای مامان هدیه‌ای بخریم و با قسمت دوم، چند هدیه‌ی کوچک تهیه کنیم و به کودکانی بدهیم که مثل قهرمانان قصه‌ی «اشک‌های مشکل‌گشا»، نمی‌توانند هدیه‌ای به مادرشان تقدیم کنند.

امسال روز مادر، بیش از سال‌های گذشته خوشحال بودیم و خودمان را شریک لبخند چند کودک دیگر می‌دانستیم و با فکر

کردن به شادی مادران این کودکان، شاد بودیم. مادران  
مهربان، میلاد بهترین مادر دنیا حضرت فاطمه زهرا (س) بر شما  
مبارک!

[[قاصدک]]

با اجازه

اسم شما فاطمه است

اسم منم فاطمه است

چه خوبه که اسم ما

بهتر از اسم همه است

دل من می خواد دوست باشم

از این به بعد با شما

وقتی که تنها هستم

صدا کنم شما را

راستی، اجازه دارم  
من به شما بگم «تو»؟  
پس حالا با اجازه:  
«دوسم داری یه کم تو؟»  
خودم کوچیکم اما  
یه غم گنده دارم  
عروسکم مریضه  
غمگین و غصه دارم  
فاطمه جان، فاطمه!  
تو هم خودت مادری  
پس این غم گنده را  
از دل من می‌بری؟

«شکوه قاسم‌نیا»

## شعرهای عروسی

دلش، دستش، سرش، پایش شکسته

عروسک جان، همه جایش شکسته

آخه می چسبونم هر جاشو هر روز

می بینم باز فردایش شکسته

\* عروسک جان من گردیده بیمار

شب است و چشم‌هایش هست بیدار

کنارش می نشینم تا خود صبح

پرستارم، پرستارم، پرستار

\* عروسک خوشگله، مانند ماهه

لباش رنگ گله، چشماش سیاهه

ولی چشماش همیشه بازه، چون

یکی داره میاد، اون چش به راهه

«علی ثابت قدم»

مادر خوبم

چشم‌هایت خسته است

دست‌هایت بی‌پناه

گاه مثل آفتاب

گاه هم خیلی سیاه

از نگاه قلب تو

زندگی آواز قوست

مشکلاتش کوچک است

حل آن یک جست‌وجوست

خانه‌ی تاریک ما

با وجودت روشن است  
گفت و گویت با خدا  
در دعای جوشن است  
می نشینی پیش حوض  
باز هم وقت اذان  
با دو دست ماه را  
می خری از آسمان  
می شوم از مهر تو  
خرم و خندان و شاد  
مادر خوبم ترا  
دوست می دارم زیاد

«فائزه قیطانی»

## گریهی کودک

صدای اذان در کوچه‌های شهر پیچید و مردم برای اقامه‌ی نماز به طرف مسجد راه افتادند. پس از مدتی، تعداد زیادی از زنان و مردان در مسجد جمع شدند. حضرت محمد (ﷺ) آماده‌ی اقامه نماز شدند. مردم پشت سر ایشان به صف ایستادند. آن حضرت، نماز را شروع کردند و رکعت اول و دوم نماز را به آرامی خواندند اما رکعت سوم را تند و سریع خواندند. مردم نگران شدند و فکر کردند چه اتفاقی پیش آمده که پیامبر (ﷺ) نماز را تند خواندند.

به همین دلیل، بعد از نماز، این موضوع را از پیامبر (ﷺ) پرسیدند. ایشان به مردم نگاه کردند، لبخند زدند و با مهربانی جواب دادند: «مگر شما در رکعت سوم نماز، صدای گریهی

کودکی را نشنیدید؟ من به خاطر آن کودک، نماز را تند خواندم تا مادرش زودتر برود و او را آرام کند.» نمازگزاران به یکدیگر نگاه کردند و از توجه و مهربانی پیامبر (ﷺ) به کودکان، شاد شدند.

## نصفه نارنج

یک نصفه نارنج بود که پنج تا هسته داشت. یک روز هسته‌ها گفتند: «ما حوصله‌مان سر رفته! می‌خواهیم برویم بیرون بازی کنیم.» نصفه نارنج گفت: «صبر کنید من هم با شما بیایم تا گم نشوید!» هسته‌ها خوشحال شدند و گفتند: «برویم قایم‌باشک بازی کنیم!» نصفه نارنج، چشم گذاشت.

هسته‌ها پریدند بیرون و قایم شدند. نصفه نارنج تا صد شمرد و رفت دنبال هسته‌ها. دوتایشان را توی خاک گلدان پیدا کرد.

سه‌تای دیگر هم توی خاک باغچه بودند. نصفه نارنج هر چه گفت سُسک، هسته‌ها بیرون نیامدند. داد زد: «بازی تمام شد. چرا نمی‌آید بیرون؟» هسته‌ها با گریه گفتند: «نمی‌توانیم، گیر کرده‌ایم.» نصف نارنج گفت: «وای! حالا باید چه کار کنم؟»

یک کرم کوچولو سرش را از خاک درآورد و گفت: «غصه‌نخور، من آن‌ها را درمی‌آورم.» کرم رفت زیر خاک. هسته‌ها را یکی یکی هل داد بیرون. نصفه نارنج خوب نگاه کرد. دید که هسته‌هایش ریشه زده‌اند. خندید و گفت: «شما باید دوباره بروید توی خاک، همانجا بمانید تا سبز شوید! شاید درخت شوید و نارنج بدهید، مثل من!»

«شراره وظیفه‌شناس»

## اسراف

در باره‌ی اسراف، چه می‌دانید؟ چه تعریفی از اسراف در ذهن

**دارید؟ آیا می‌دانید در قرآن مجید، چندبار در باره‌ی اسراف صحبت شده است؟**

**شاید وقتی اسم اسراف می‌آید، فکر بسیاری از ما به این سو برود که اسراف یعنی در پخت‌وپز و خورد و خوراک، زیاده‌روی نکنیم یا در استفاده از وسایل شخصی در منزل و بیرون خانه، بریز و بپاش نکنیم! همه‌ی این‌ها درست است ولی تعریف اسراف فقط شامل این موارد نیست و اختصاص به خوراک و پوشاک ندارد.**

**تعریف درست اسراف این است: کوتاهی یا زیاده‌روی و گذشتن از حد تعادل. انسان نباید از یک حد میانه و متوسط نه به شکل افراط (زیاده‌روی) و نه به شکل تفریط (کوتاهی) خارج شود! چه در خوردن و پوشاک باشد و چه در یک کار علمی، رفتن**

پیش دوستان و بستگان، مطالعه، مسافرت، صحبت کردن، خوابیدن و حتی استفاده از برق و آب و گاز. گاهی لازم است ما با خدا حرف بزنیم مثلاً نماز بخوانیم و دعا کنیم یا ساکت و خاموش بنشینیم و به آفریده‌ها و نعمت‌های خدا فکر کنیم. همه‌ی این کارها خوب است اما اگر از حد تعادل بگذرد مثلاً در انجام این کارها زیاده‌روی یا سستی و کوتاهی کنیم، اسراف است زیرا ممکن است از سایر امور زندگی غافل شویم.

آدم اسراف‌کار به هیچ‌کس و هیچ چیز غیر از خودش توجه نمی‌کند. اگر کسی در کار خود مراعات کند، به دیگران خیر می‌رساند اما اگر بدون هیچ ملاحظه‌ای هر هزینه‌ای را در هر جا که دوست داشت صرف کرد؛ ضرر کار او هم به خودش

می‌رسد هم به دیگران، حتی به درختان، حیوانات، خانه‌ها،  
دشت‌ها و محیط زیست. خداوند در قرآن کریم فرموده که  
اسراف‌کاران را دوست ندارد و آنان را برادران شیطان  
می‌داند.

## فلفل دل‌مه

فلفل نبین چه ریزه

بشکن ببین چه تیزه

اما بدون عزیزم،

که همیشه شیرینم

فلفل دل‌مه هستم

چاشنی خوب من هستم

[[صفا معینی]]

## تولید مثل جانداران

همه‌ی جانداران برای اینکه از باقی ماندن نسل خود مطمئن شوند، تولید مثل می‌کنند یعنی نوزاد به دنیا می‌آورند. باکتری می‌تواند به دو نیم تقسیم شود و در چند ساعت، میلیون‌ها باکتری جوان تولید کند. برخی از باکتری‌ها به ما آسیب نمی‌زنند اما بعضی از آن‌ها می‌توانند باعث بیماری در انسان‌ها شوند.

آمیب‌ها مانند حباب‌های کوچک هستند و شکل‌شان همواره تغییر می‌کند. این جانداران، بسیار ریز هستند و تنها از یک سلول ساخته شده‌اند. سلول، واحد سازنده‌ی همه‌ی جانداران است. آمیب‌ها مانند باکتری‌ها با تقسیم کردن خودشان به دو نیمه، تولید مثل می‌کنند.

**پدر و مادر** بیشتر جانوران، یعنی پستانداران و پرندگان، پدر و مادر دارند. آن‌ها یک جاندار بسیار خاص پدید می‌آورند زیرا هر یک از آن‌ها ژن‌های خود را به فرزندشان منتقل می‌کنند. ژن‌ها تعیین‌کننده‌ی ظاهر جانوران هستند.

[[مفرداد تهرانیان‌راد]]

## **انعکاس صدا**

چه چیز موجب انعکاس صدا می‌شود؟ انعکاس صدا، در اثر برخورد امواج صوتی به یک جسم و بازگشت آن، به وجود می‌آید. بسیاری از ما بارها متوجه‌ی انعکاس فریاد خود در کوهستان شده‌ایم. حتماً متوجه شده‌اید که همیشه چند لحظه طول می‌کشد تا انعکاس صدای خود را بشنوید. این فاصله‌ی زمانی، به دمای هوا و به مسافتی که صدا طی می‌کند، بستگی

دارد.

امواج صوتی، در شرایط عادی با سرعت ۳۴۰ متر در ثانیه در هوا حرکت می‌کنند. شاید چنین سرعتی زیاد به نظر برسد ولی امواج صوتی در مقایسه با پرتوهای نور، بسیار آهسته حرکت می‌کنند. به این دلیل، وقتی فریاد می‌کشیم؛ مدتی طول می‌کشد تا انعکاس صدای خودمان را بشنویم.

«پریسا همایون‌روز»

## کنار آب

مرغان درازپا، پرندگانی ساحلی هستند که کنار آب تغذیه می‌کنند. اکثر آن‌ها در زمین‌های گلی، باتلاق‌های نمک و سواحل شنی و سنگی دریا زندگی می‌کنند اما برخی دیگر در نزدیکی دریاچه‌ها، آبگیرها و باتلاق‌های داخل خشکی یافت

می‌شوند. ویژگی مرغ درازپا، پاهای دراز و لاغر آن است که به این پرنده امکان می‌دهد بدون خیس شدن پرهایش، در آب‌های کم عمق راه برود.

این پرنده همچنین دارای منقاری بلند و باریک است که با استفاده از آن، کرم‌ها، حلزون‌ها و سایر جانوران کوچک موجود در میان گل و شن‌های نرم کنار ساحل را شکار می‌کند. بعضی از مرغان درازپا، منقار کوتاه‌تری دارند که برای خوردن موجودات بسیار ریز با آن به زمین نوک می‌زنند. بسیاری از این پرندگان، در تابستان کوتاه نواحی قطب شمال، جفت‌گیری می‌کنند. سپس به سوی جنوب مهاجرت می‌کنند تا زمستان را در سواحل مناطق معتدل‌تر بگذرانند.

مرغ درازپا منقار این پرنده به سمت بالا انحنا دارد. او

منقارش را زیر آب می‌برد و با حرکت دادن آن، جانوران ریز را شکار می‌کند.

هدهد این پرنده از فاصله‌ی دور، سیاه‌وسفید به نظر می‌رسد؛ در حالی که قسمت‌های بالایی بدنش به رنگ‌های زیبای سبز و ارغوانی براق است. هدهد، معمولاً در مزارع راه می‌رود و برای خوردن جانوران ریز، به خاک نوک می‌زند.

مرغ صدف‌خوار این مرغ با منقار پر قدرتش به انواع صدف‌ها نوک می‌زند. سپس صدف را باز می‌کند تا گوشت نرم داخل آن را بخورد. این پرنده همچنین می‌تواند پوست خرچنگ‌ها و صدف حلزون‌های دریایی را بشکافد.

[[ صدیقه ابراهیمی [فخار]]

## احساس سرما و گرما

ما با کمک گیرنده‌های حساس حرارتی می‌توانیم تفاوت بین سرما و گرما را حس کنیم. مثلاً اگر همزمان، دست چپ خود را در آب گرم و دست راست‌تان را در آب سرد فرو ببرید، تفاوت آشکاری را حس می‌کنید. اگر بلافاصله هر دو دست را در آب ولرم فرو ببرید، دست چپ شما احساس سرما و دست راست شما احساس گرما می‌کند. در این وضعیت، درجه‌ی حرارت واقعی را حس نمی‌کنید و فقط تفاوت حرارت را حس می‌کنید.

اگر احساس سرما کنید، قبل از اینکه واکنش نشان دهید؛ عصب‌ها این حس را دریافت می‌کنند و حس سرما را به مغز انتقال می‌دهند و به مغز می‌گویند سرد است. وقتی این پیام به مغز رسید، احساس سرما می‌کنید. آن وقت قسمت دیگر مغز،

این پیام را به تکتک موهای روی بدن می‌رساند و موها راست می‌شوند. بین موها دریچه‌های هوای گرم هست که به گرم ماندن پوست کمک می‌کنند.

[[طبیه‌سادات و مرضیه‌سادات صالحی]]

## شهرهای دیدنی استان اصفهان

در استان اصفهان، چند شهر با دیدنی‌های فراوان وجود دارد. شهرهای کاشان، فریدون‌شهر، نطنز، قمصر و سمیرم از شهرهای دیدنی و روستای ابیانه، از روستاهای دیدنی استان اصفهان هستند.

کاشان در کاشان، خانه‌های قدیمی زیبایی وجود دارد مانند خانه‌ی بروجردی، خانه‌ی طباطبایی، باغ و حمام فین.

کویر مرنجاب در دل کویر مرنجاب در نزدیکی شهرستان

آران و بیدگل، چشمه‌ی آب شیرین وجود دارد. کویر مرنجاب و کاروانسرای آن، در جنوب دریاچه‌ی نمک قرار دارد.

ایبانه یکی از جالب‌ترین روستاهای قدیمی ایران است که ساختمان‌هایی به رنگ سرخ دارد.

قمصر هر سال از گل‌های محمدی باغ‌های قمصر، گلاب ناب می‌گیرند. برای شست‌وشوی خانه‌ی کعبه نیز از این گلاب استفاده می‌شود.

سمیرم آبشار سمیرم، یکی از زیباترین آبشارهای استان اصفهان است. سمیرم محل ییلاق ایل قشقایی است.

فریدون شهر این شهر با همه‌ی شهرهای ایران متفاوت است زیرا تعداد زیادی افراد گرجستانی در آن زندگی می‌کنند که پدران آن‌ها در زمان شاه‌عباس صفوی، از گرجستان به این

**منطقه مهاجرت کردند.**

**«دکتر مهدی چوبینه و کورش امیری نیا»**

## **کلمه‌ی طلایی**

**پاسخ کلمه‌ی طلایی آذر، «افتخار» و پاسخ ۶ پرسش، بدین ترتیب بود: اذان، فرش، تنگ، خیس، اسیر و روغن.**

**کلمه‌ی طلایی این ماه، یک نام زیبای پنج حرفی است. اگر به این پرسش‌ها پاسخ درست بدهید، کلمه‌ی طلایی این ماه را پیدا می‌کنید.**

**۱. هم در بعضی از کتاب‌ها وجود دارد و هم سه ماه پشت سر هم را با آن می‌نامند.**

**۲. نام آخرین ماه سال که می‌توان آن را دود کرد.**

**۳. پرنده‌ای که آن را سخنگو می‌نامند.**

۴. پیامبری که بنی اسرائیل، او را بسیار اذیت کردند.
۵. کشوری که غذاهای تند و پر ادویه‌ی آن معروف است.

## چیستان

\* آن چیست که همه چیز از آن، درست می‌شود؟

\* در بسته، دالان بسته

صد عروسیِ روبسته

\* آن چیست که صدا دارد اما وزن ندارد؟

\* آن چیست دو بر هوا، چهار بر زمین؟

\* قبا سبزی از این کوچه گذر کرد

که بوی کاکلش ما را خبر کرد

\* چیست آن مرغِ بی بال و پر

سر نبری، نگوید خبر؟

## پاسخ چیستان‌های آذر

قاشق، قرقره‌ی نخ، قلم نی که با آن خط می‌نویسند، قاشق.

### خنده‌های برفی

‡ مشتری در رستوران، توی سوپش یک بند کفش پیدا کرد. پیشخدمت را صدا زد و با عصبانیت گفت: «من توی سوپم یک بند کفش پیدا کردم. به نظر شما بهترین کاری که می‌توانم با این سوپ بکنم، چیست؟» پیشخدمت گفت: «بقیه‌اش را بخورید تا آن یکی بند کفش من هم پیدا شود!»

‡ مادر سامان در بیمارستان، کودکی به دنیا آورد. عمه به خانه‌ی آنان تلفن کرد و از سامان پرسید: «حال مامان و بچه چطور است؟» سامان: «مامان خوب است ولی بچه تا یک سال نمی‌تواند راه برود.»

‡ اولی: «دوستم توی دریا خفه شد. هر چه به او تنفس مصنوعی دادیم، خوب نشد.» دومی: «خوب، باید به او تنفس واقعی می دادید!»

‡ معلم از کیوان خواست روی تخته، از کره‌ی زمین با یک خط صاف به کره‌ی ماه برود. کیوان این کار را کرد. معلم گفت: «آفرین پسر! حالا شایان به این پرسش جواب بده: اولین کسی که به کره‌ی ماه رفت، چه کسی بود؟» شایان: «آقا اجازه، کیوان!»

‡ پدر: «پسرم، من که به تو قول دادم اگر قبول شوی، برایت دو چرخه بخرم، پس چرا قبول نشدی؟ یک سال گذشته چه می کردی؟» پسر: «تمرین دو چرخه سواری!»



# Bacheh-ha Boshra



Managing Director: Nasrin Atyabi  
Address: P.O. BOX 17775/338 Tehran  
Fax: +9821 33102464  
Cell Phone: +98 912 307 0328  
Website: www.kanna.ir

کامپانی بچه‌ها بوشرا، میدان ایران، میدان جمهوری، پلاک ۳۸  
تلفن: ۰۲۱-۳۳۱۰۲۴۶۴ / ۳۳۱۰۲۴۶۴  
تلفنکس: ۰۲۱-۳۳۱۰۲۴۶۳ / همکار: ۰۲۱-۳۳۱۰۲۴۶۴  
ایران، جلد واحد تابشی

ناهنانه ویژه کودکان نابینا و کم بینا  
مدیران: مدیر مسئول: نسرين اتيابي  
مدير فني: حسين يوسفی فرزادي  
ويراستار: سید محمد حسینی  
بوشرا، ایران - تهران صندوق پستی: ۱۷۷۷۵/۳۳۸